

وحدت اساسی

روبر کرسول

در حقیقت، این روز تاریخی که به یاد و خاطره «لوروآ-گوران» برپا شده است، نمایانگر نگرشی به آینده است و نه به گذشته. امروز به یاد او هستیم آنچه را که اتفاق افتاده بیان می‌کنم. وقتی که ما، یعنی تنی چند از شاگردان قدیم وی دور هم جمع شدیم تا شاهدهی برای استاد، که در بین ما نیست، باشیم، تفکری و نیز اراده و عزمی مشترک همه ما را به‌طور خودجوش و بی‌هیچ نظم و تدبیر قبلی به حرکت واداشت. بی‌تکلف باید بگویم که مسئله مربوط به آخرین احترام، برای کاری پایان یافته و کتابی بسته شده، نبود بلکه برعکس، موضوع مربوط به نخستین عرضه کاری بود که باید ادامه می‌یافت. این تصمیم برای ما به‌سنزله نخستین درسی از اندیشه و ذکاوت در تحقیق بود، یعنی آنچه که «لوروآ-گوران» با کارنامه شغلی جاودانه‌اش، به‌ما تعلیم می‌داد. در واقع، او به‌همان اندازه که به‌ما آسوخت تا از مرحله تنظیم سؤال و در هر مسئله‌ای از تحقیقات، گلیم خود را از آب بیرون بکشیم، و با استواری و ستانت نکات مبهم کار را در ارتباط با آزمون واقعی قرار دهیم و از آنجا برضد تمایلات و گرایشات خود برنخیزیم، یعنی گرایش به ضایع کردن پیشی کسوتان یا پدران غیر واقعی خود و شروع همه چیز از صفر؛ به‌همان

اندازه نیز به‌القاء این امر واجب در ما پرداخت که قبل از هر چیز، به جمع‌آوری مفروضات دست اول بپردازیم، از کتابخانه خارج شویم، از عیبجویی بپرهیزیم تا به این ترتیب با واقعیت در محل تحقیق terrain روبرو شویم.

بنابراین، چگونه باید به‌طرزی آشکار به چنین احترامی، یعنی به تنها چیزی که به نظر ما قابل پذیرش است، مبادرت کرد؟ یکی از بهترین راهها تشکیل یک گروه‌هایی بود. فکر کردیم که موضوعات این برده‌هایی باید در حول و حوش مسایلی باشد که امروز در قلمروهایی، که قبلاً «لوروا-گوران» در آن کار کرده، در حال انجام است. البته این کار صورت گرفت، اما، از نخستین جلسات به‌مشکلی برخوردیم و آن اینکه گستره و گوناگونی قلمروهای تحقیق، که ظاهر باید در همان مقیاس کارهای انجام شده باشد، به آن گروه‌هایی منجر شد که موضوعات بسیار متباینی را که هیچگونه ربطی باهم نداشتند در برسی گرفت. بنابراین، هر موضوعی-البته بانگاهی به موضوعات کنفرانس دهندگان مسئله فرراً دستگیرتان می‌شود- به تنهایی نشان می‌دهد که تحقیقاتی که پروفیسور «لوروا-گوران» شخصاً به‌راه انداخته‌است، در حال حاضر در چه قلمروی قرار دارند، یا آنچه که به‌طور غیر مستقیم از تعلیم وی یا نوشته‌هایش مایه گرفته‌اند در چه وضعیتی هستند و دوفردای دیگر توسعه‌های احتمالی این تعلیمات به چه صورت خواهد بود.

من نمی‌خواهم یا خیلی کم مایلیم به معرفی این انسان والا بپردازم. «آندره، لوروا-گوران» این انسان شناس، بعد از این به تاریخ تعلق دارد، او به‌شما، به من و به ما متعلق نیست، بلکه به کل جامعه علمی جهانی مربوط است. من نمی‌خواهم یادآور مشکلات آغازین زندگیش باشم- او یتیم دوران جنگ بود، مدرسه را در پانزده سالگی ترک کرد و تنهای تنها به شکل گیری و کامل کردن خود پرداخت: از فرهنگ علمی لدنی وی گرفته تا مسلک سازیش به معنای فلسفی کلمه، از نخستین تحقیق‌اش در ژاپن تا کرسیهای پی‌درپی در لیون، سربین، کالژدوفرانس؛ از انتخابش برای عضویت در انستیتو تا مدال طلای «GNRS»، همه و همه نشانگر واقعیت فوق است. همه اینها قبلاً نقل شده است و من دیگر نمی‌خواهم از نوشته‌هایش صورت برداری کنم: از زمانی که کوشش و تجربه خود را در زمینه تکنولوژی به کار گرفت، خدا می‌داند که این بار برمیوبه‌های بعدی^۱، چقدر، از زمان جوانیش (که فقط ۲۴ سال داشت و برای دائرةالمعارف فرانسه می‌نوشت) تا آثاری که در سال سرگش منتشر شد، دست به قلم برده است. همه اینها در کتابنامه‌اش به چشم می‌خورد. با اینهمه، شاید منظورم برجسته کردن جنبه‌های شگفت‌آور انسانی تماسهای تعلیمی و آموزشی وی است، به عبارتی از جنبه‌ای آنچنان سودمند برای شکفتگی بار علمی شاگردانش.

اجازه می‌خواهم لحظه‌ای به عقب برگردم تا به وصف این چیزی که به نام انسان-شناس («anthropologue» épilthète) معروف است بپردازم. من این واژه «épithète»^۲ را

عمداً به کار برده‌ام، زیرا به نظر من صحیحتر آن است که این واژه برای نمادی کردن عمیقترین طغیان حیاتی قابل تغذیه و متحرک و نیز در حکم وتر پنجاه سال از تحقیق وی به کار برده شود. پروفسور «لوروا-گوران» صاحب کرسی مردم‌شناسی و پیش از تاریخ بود و اغلب به تشریح آخرین میدان فعالیت‌های خود به مثابه مردم‌شناسی پیش از تاریخ می‌پرداخت. و اگر کار او مورد قبول باشد، از این طریق نمی‌توان بحثی بین مردم‌شناسی ethnologie و انسان‌شناسی anthropologie باز کرد. این بحث - کسه اغلب به آن اذعان داریم - اساساً برقرار - داده‌های علم معانی (نشانه‌شناسی) بنا شده و به برخی از اتفاقات اقتصادی و دانشگاهی پیوند خورده است. اما، اگر «مردم‌شناس» یعنی کسی که درباره رفتار گروه‌های انسانی، که همچنانکه تکنیکی و اجتماعی است، نمادی و مادی هم هست، مطالعه یا بحث می‌کند، کاملاً به تشریح و ترسیم آنچه که «انجام می‌دهد» می‌پردازد، ولی انسان‌شناس، کسی که در باره انسان و غایت‌های وی بحث می‌کند، به‌طور کامل به تشریح آنچه که «بوده است» خواهد پرداخت. «آندره لوروا-گوران» اغلب خود را از فیلسوف بودن منع می‌کرد و عالم‌آ زمانی که ما را به جستجوی حقیقت به سبیل تحقیق می‌فرستاد مانع از آن می‌شد که به هر فلسفه‌ای اجازه دهیم تا در مقابل چشمان ما پرده‌های مجهول و سری ترسیم کند.

اما، در آخرین تحلیل، اشتغالات ذهنی عمیقش روی گذشته و آینده انسان همان بود که یک فیلسوف، به معنای شریفترین کلمه، واجد آن است.

بنابراین، در این مورد به آثاری برگردیم که هر لحظه مورد سؤال است. در نخستین نگاه به این آثار چه تفاوت شگفت‌آوری به چشم می‌خورد! به راستی چگونه می‌توان وحدتی چند در بین اینهمه موضوعات «استاد» پیدا کرد؛ موضوعاتی گوناگون نظیر: هنر دیوارهای ماقبل تاریخ، فنون سبذبافی، یکسانی توده‌های استخوانی در حفاریات، رنگ و روغنهای ژاپنی، اندازم گیری زوایای جمجمه انسان، پویایی نیزه‌های صید، رشد ذهن در نزد انسانها ... بگذریم.

از طرفی نگاهی بیفک کنیم به تعداد آثار نشر یافته‌ای که بعد از سرگ «اریاب» (Patron)^۲ تجسمی از وسعت اندیشه وی هستند، نظیر مجلات: انسان‌شناسی جسمانی، زبان‌شناسی، نکتو - لوژی، انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی، زیباشناسی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، ماقبل تاریخ و باستان‌شناسی. آیا می‌توان، در خارج از این اسر مسلم و آشکار، به تحکیم ارتباطی چندپرداخت؟ یعنی آیا بحثها و پژوهشهایی که در همه این قلمروها انجام شده‌اند می‌تواند فقط کار یک انسان باشد؟

با اینهمه، این پیوستگی و ارتباط از دو نقطه نظر وجود دارد: از نظر زمان و از نظر مفاهیم اساسی. سن باطنری پنهان می‌گوییم، هنگامی که یک‌گروه از شاگردان قدیمی با هم جمع می‌شوند، این پیوستگی و ارتباط کاملاً آشکار می‌شود، زیرا با چنین گوناگونی و تنوعی که در

اقتصادی دید ما و اختلافاتی که در برجسبهای شغلی ماست، همه چیز آنچنان می گذرد که انگار همه ما، بی هیچ تردید، با یک زبان سخن می گوئیم.

پیش از همه باید بگویم که آثار این مرد نمایشگر وحدتی در زمان است و کارهایش در شرق دور، که در آغاز فعالیت‌های شغلی اش تحقق یافته، سه قلمرو از تکنولوژی، پیش از تاریخ و زیبا شناختی را می پوشاند که با مطالعه اش روی هنر نقاشی حیوانات در مجسمه های مفرغی چین و با ترش درباره باستان شناسی در شمال اقیانوس آرام عجین است. آخرین پژوهشهایش همیشه مربوط به همان قلمروهای ساختارهای فنی ساکن پیش از تاریخ و نمادگرایی حقایق هنری است.

اما وحدت دیگری وجود دارد که به نظر عمیقتر است. این وحدت در سطح ژرفی از مفاهیم اساسی بیان می شود. یا دقیقتر اینکه، در آنجا نوعی وابستگی در ساختارهای اندیشه «لورواگوران» وجود دارد که در سطحی محسوس و با وحدتی معین، در جوار پژوهشهایی که قابل اجراء است ظاهر شده و در هر قلمرو تحقیق، با وجود تنوع آشکار موضوعات، بیان می شود. و این وابستگی ساختارهای اندیشه، به نظر من، دارای عنصر واحدی از نکات مبهم است که وتر پژوهشهای بسیار متنوعی قرار می گیرد که امروزه مورد سؤال خواهد بود.

برای تشریح این مسئله، می خواهم تکنولوژی را به منزله نقطه حرکت اندیشه و تفکر به حساب آورم. در این قلمرو، سهم «لورواگوران» به تذکرات کوچکی مربوط می شود که بر حسب تضاد در یک محاوره ابراز می کرد و این تذکرات و یادداشتها برای کسی است که می توانست بفهمد و آثار استادانه خلق کند؛ اما سه قسمت از مهمترین سهمهای اصلی وی، که ما هنوز که هنوز است نتوانسته ایم به عظمت و به غنای مفاهیم آنها پی ببریم، عبارتند از: زنجیره عملکرد، درخت و محورگرایی و کنش و ضرورت در نظر گرفتن معیارهای موضوعات یا پوششها، هنگام تشکیل طبقه بندیهای فنی. زنجیره عملکرد این سهم مربوط به وظایف و حقوق پوششهاست؛ موضوعات را در یک متن فنی جای می دهد، به ساختار اعمال مربوط به مصرف مواد به وسیله انسان می پردازد و آنها را در ارتباط با مسایل اجتماعی و نمادی symbolique قرار می دهد. بنابراین، این زنجیره دارای چهارچوب روش شناختی و وجودی در تمام کارهای انجام یافته به وسیله «لورواگوران» است، یعنی از مادیتترین تا ناسلموسترین آنها.

گرایش و کنش، در نخستین نگاه، وسیله ساده ای از نظم دادن به اشیاء در یک طبقه بندی طبیعی است. گرچه این مسئله به طور مؤثر به همین امر مربوط است اما، می توان گفت که بر موضوعات بسیاری نیز دلالت دارد. مهم اینکه بدانیم انسان نسل خود را در چه سطحی پیدا می کند و طبقه بندی آگاهیهای انسان اجازه می دهد تا از نگرشها و نظرهای غیر قابل توجیه در بین سایر مسایل جلوگیری شود. اگر «لورواگوران» این امر را که چه اشکال دقیقی می تواند

مذاهب پیش از تاریخ را در برداشته باشند نپذیرفته است، به این دلیل نبود که اومی پنداشت انسانهای آن عصر فاقد آندند، بلکه اومی دانست که واقعه‌های عینی و سلموسی که او در اختیار داشت - و تعداد آنها بیشمار بود - نمی‌توانستند فقط به یک طریق بر درختی از گرایش و کنش *tendance et fait* جای گیرند، زیرا اطلاعات داده شده، دستورالعملهایی را، که صریحاً برای همه به یک اندازه دقیق بوده‌اند، اجازه می‌دادند و بنابراین نخستین درجات واقعه نمی‌توانست به طرزی اطمینان بخش رها و آزاد شده باشد. در اینجا هنوز در همه قلمروها، مسئله مربوط به مفهومی معتبر است.

سرانجام، اعتماد قاطعانه به تنها مختصات درونی برای تشکیل طبقه بندیها، خود یک اصل و اساس است که برای قلمرو اجتماعی و قلمرو فنی، به یک اندازه واجد ارزش است. چنانکه فهرستی از سلاحها و اشیاء و نیز گروهی از تصاویر و آثار هنری دیواره‌های ماقبل تاریخ، خود مبین این مسئله است. اما این کجی و انحراف اجازه می‌دهد تا جنبه‌ای از وحدانیت کار او مشخص شود و نیز القاء اینکه در ارتباطات بعدی باید آنچه‌ان به اختلاف و تنوع گوش فرا داد داد که به وحدت مسئله پی برد.

«سراسحاق نیوتن» در جایی گفته است که او به این دلیل توانسته کارش را تمام کند که برای بالا کشیدن خود کوشش غول‌آسایی به کار برده است. در سسیری طولانی که هنوز علوم انسانی باید آن‌را - پیش از آنکه حقیقتاً به صورت یک علم در آید و نیز پیش از آنکه به راستی بتواند از فلسفه تغذیه کند - پیماید، «آندره لوروآ-گوران» بدون شک یک غول است. سخن را با جمله‌ای از وی در آخرین جلسهٔ درسش در «کالژ دو فرانس» خاتمه می‌دهم: «هنوز تقریباً همه چیز برای انجام دادن باقی مانده است...» و سپس از «ناچیزی کارهای انجام شده» سخن می‌گوید. این «تواضع و فروتنی» نشانه و علامت انسانی چون اوست، و بزرگترین بزرگداشت برای «آندره لوروآ-گوران» این است که در راهی که خود او باز کرده است به پیش برانیم.

ترجمه: اصغر عسکری خانقاه

*- Robert Cresswell. «L'unité fondamentale». PP. 21-26.

André Leroi-Gourhan ou Les Voies de L'Homme, Éd. Albin Michel, Paris, 1988.

یادداشتها

۱- مراد از «باربر میوه‌های بعدی» از یک طرف کنایه از باربران میوه و سبدهای آنان است که «آندره» ، لوروآ-گوران» در کتابهای خود به طرز استنادانه‌ای ترسیم کرده است و از طرف دیگر این «باربر» همان «لوروآ-گوران» و «میوه‌های بعدی» شاگردانی است که خود تربیت کرده است. م.

۲- واژه «*épithète*» ، در حقیقت به معنای چیزی شگفت‌آور و اعجاب برانگیز است و اگر به کلمه دیگری متصل شود بار ارزشی آن واژه مثبت و چه منفی- دوچندان می‌کند. به همین دلیل دکتر کرسول، نویسنده مقاله، پروفیسور آندره لوروآ-گوران را چیزی شگفت‌آور و فراتر از یک «انسان‌شناس» می‌نامند و برای وی واژه «*épithète*» را برمی‌گزینند. م.

۳- واژه «ارباب» که معادل فارسی کلمه «*Patron*» است ، در این متن مفهوم واقعی خود را برای ما فارسی‌زبانان القاء نمی‌کند، ولی برای پژوهشگران فرانسوی و یا حتی برای فرانسه‌زبانان نماینده فردی است که در حکم «کارفرما» و «صاحب‌کار» است و همه چیز در تحت نظارت او اداره می‌شود. گاه در نظام کشاورزی ، *Parton* صاحب زمین و کسی است که در همه امور کشاورزان دخالت می‌کند و غیره. اما ناگفته نگذاریم که در علم انسان‌شناسی و مردم‌شناسی، این واژه به حق در خور پروفیسور «آندره، لوروآ-گوران» است که «ارباب» این علوم برای شاگردان وفادار خود بوده و خواهد بود. م.